

که میتوانست یا در مجموعه اول باشد بعد مجموعه دوم و بعد هم البته قصه‌های دیگر دارم که چاپ نشده.

سؤال: خوب کار میکردید و قصه هم می نوشتید و تنها هم زندگی میکردید و بچه هم داشتید، دختر توی یک محیطی مثل محیط آن زمان ایران، همه اینها رویهمرفته راحت بود، مثبت بود که مثبت بود که حتما "بود در حد چیزهایی که می نوشتید ولی برای خودتان چه جوری احساس میکردید که جای یک نویسنده توجامعه ایران بعنوان نویسنده شما را قبول داشتند.

خانم مهشیدا میرشاهی: آری خیال میکنم قبولم داشتند خیال میکنم قبولم داشتند با اینکه اینرا اگر مرد هم بودم یعنی با روحیه ای که داشتم مسئله مردی وزنی آنقدر در این مورد خاصی که میخواهم بگویم موثر نبود ولی با روحیه ای که داشتم من علی الاصول من جزء نویسندگانی بودم که هیچوقت از طریق پس کوچه و درپشتی وارد صحنه نویسندگی نشدم مقصودم از این حرف هیچ نوع چیز توهین آمیز به کس دیگری نیست یا مقصودم این نیست که این راه درستی نیست ولی تصادفاً همانطور که گفتم چون قصه هایم را بهیچکس نشان نداده بودم ناگهان یک مجموعه از من آمد بیرون یعنی من از طریق مثلاً مجله یا روزنامه یا دوتا مخبر یا دوتا منتقد اول معرفی نشده بودم به جمعیتی که قاعدتاً بعد باید خواننده های کتابم میشدند ناگهان یک مجموعه ای از یک آدمی آمد بیرون که احتمالاً تا آن موقع اگر کسی او را می شناخت بعنوان مترجم میشناختش چون کتاب مجموعه قصه های جیمس تروپر که من ترجمه کرده بودم قبل از کتابم چاپ شد اگر اشتباه نکنم بهرحال معروف بود همه راجع به آن میدانستند خبر داشتند برای اینکه اتفاقاً آنرا قبل از چاپ در مجله ای هم یک چندتا عیش چاپ شد و یا قصه های کوتاه دیگری که ترجمه کرده بودم اینطرف و آنطرف میگویم اگر این اسم آشنا بود بعنوان مترجم بود، بعنوان نویسنده برایشان تازگی داشت ولی اینرا که میخواستم به آن اشاره کنم اگر من نویسنده مردهم بودم با این خلق و خو یعنی از اینراه ها وارد نشده بودم و اینها طبیعی بود که یک مختصری دیرتر از دیگران جا بیفتم برای اینکه معمولاً این نوع رابطه ها در همه جای دنیا هست این مختص به ایران نبود خیلی وقتها جای بعضی از

ضابطه ها را میگیرد یعنی شما دوتا رفیق روزنامه نگار خوب که داشته باشید احتمال دارد که دوران شهرتتان بجای ۶ ماه به یکشب تقلیل پیدا کند من هیچوقت از این کوشش ها نکردم ، نداشتم دنبال آنهم خیلی نبودم راستش ولی خیال میکنم آنهاثیکه کتاب من را خواندند آشنا شدند ، یکی از آدم های هم بودم که خیلی کم فحش خوردم از منتقدین بنابراین یکی از دلائل دیگری که پذیرفتنم این بود البته یادم هست که مثلا "توی برنامه تلویزیونی یک برنامه ای بود بنام شهرآفتاب آن آقایی که اداره اش میکرد راجع به من حرف زد گفت که بین نویسندگان زن ایران مثلا "بهترین است یا بدترین است یا متوسط ترین است خلاصه یک چنین تقسیم بندی کرد که این تقسیم بندی هم برای من مسخره بود برای اینکه نویسنده زن، نویسنده مرد، به اینصورت تقسیم بندی آن یکخورده برای من مضحک بود آدم یا نویسنده خوبی است یا نویسنده خوبی نیست حالا این دیگر فرق نمیکند که زن است یا مرد است این تقسیم بندی به این شکل بود ولی تصور هم نمیکند که قصد آن آدم باز چیز بود ، یکخورده از این تقسیم بندیها شاید ناگزیر بودند بهرحال یک جور تقسیم بندی باید میکردند اینهم یکنوعش بود مهم نبود اینرا که میگویم البته به این دلیل برای اینکه خیلی روشن است توقصه هایم که من زن هستم و من هیچوقت نه تنها زنی خودرا قائم نکردم بلکه با سرافرازی هم نشان دادم اصلا" یک چیزهایی است که خیلی مشخص است هیچ غیرزنی نمیتوانست بنویسد آن حرفهایی را که من نوشته ام بنابراین این نبود که من بخواهم قائم کرده باشم یا اینکه زن نویسنده است نه خیر خیلی هم اسباب سرافرازی من بود ولی این تقسیم بندی بنظرم نامعقول میآمد توهین آمیز نبود وحتی نامعقول بود برای اینکه من فکر میکردم نویسنده نویسنده است دیگر خیال نمیکند سگس او خیلی در قضیه موثر باشد مگر دراستیل او درکارش میتوانست بگوید پیدا است که زن است این تشبیه اوزنانه است یا غیره ولی بیــــن نویسندگان زن فلان یکخورده مضحک بود برایم .

سوال : بعد از لحاظ سیاسی چطور بود برای یک نویسنده ای ، یعنی فضای سیاسی ایران ، برای شما که قصه می نوشتید وقصه هایتان ، قصه های سیاسی نبود .

خانم مهشید امیر شاهی : نه نه بهیچوجه یعنی به یک معنا اصلاً" به یک معنا اصلاً" این را خیلی راحت بگویم فضا فضای فوق العاده نا سالمی بود از نظر فضای سیاسی .

سؤال : شما احساس میکردید ؟

خانم مهشید امیر شاهی : من احساس میکردم بله .

سؤال : بیانش هم میکردید گاهگاهی یا نه ؟

خانم مهشید امیر شاهی : به یک معنا آری برای اینکه خیال میکنم توی یک سری از قصه هایم که به اسم قصه های سوری معروف است یک مقدار اشاره به نا سالم بودن محیط باشد تصور میکنم سواى اینکه یکی دو قصه دیگر هم هست بهر حال محتوای سیاسی خیلی غلیظ دارد منتها در درجه اول قصه است و بنظر من هم نقش قصه نویسی اینست که اول قصه بنویسد بعد ده تا پیام هم میخواهد توی دلش بگذارد آن مهم نیست ولی مهم اینست که اول قصه اش را بنویسد . فضا به این دلیل نا سالم بود که فضای بدون سیاستی ایجاد کرده بودند که سیاست از هر مقوله اش خریدار پیدا کرده بود .

سؤال : ببخشید ممکنست بفرمائید چه سالهایی بود .

خانم مهشید امیر شاهی : این سالهایی که من میگویم خیلی راحت میتوانم بگویم فرنگی آن الان آسانتر میآید به ذهنم برای اینکه میدانم چه سالهایی بود که برگشته بودم و آن آغاز کارم بود اینها بر میگردد به سالهای ۱۹۶۲ به بعد .

سؤال : پس فضا نا سالم بنظر میآمد .

خانم مهشید امیر شاهی : فوق العاده فضا بنظر من نا سالم میآمد .

سؤال : دوستان دیگری هم داشتید که همین عقیده را داشتند یعنی با هم صحبت میکردید راجع به سیاست .

خانم مهشید امیر شاهی : بله ، بله یک جلسات هفتگی داشتیم پنجشنبه ها که عده ای بودیم جمع میشدیم دورهم بیشتر هم اهل قلم بودند یا مترجم بودند یا بهر حال قلم میزدند اهل بخیه بودند با اصطلاح دورهم جمع میشدیم و حرفها طبعاً " روی زمینه ادبی بیش از هر چیز دیگری بود ولی این نبودن ، این خلاء مطلق سیاسی که هرنوع سیاستی را برایش خریدار ایجاد کرده بود جزء دردهای ما بود که راجع به آن هم زیاد صحبت میکردیم بهمین دلیل بسیاری از کارهایی که در آن دوره مشهور شد فقط در حد شعار سیاسی میتوانست مطرح باشد و مطلقاً ارزش ادبی نداشت .

سؤال : میتوانید اسم ببرید مثلاً

خانم مهشید امیر شاهی : بله کاملاً " مثلاً " کتاب فریدون تنکابنی به اسم یادداشت های شهر شلوغ که بنظر من کمترین ارزش ادبی ندارد فقط یسک مقدار شعار است آنهم شعارهای آبیکی از نظر من که بخاطر این کتاب این آدم چند روز هم رفت زندان آمد بیرون منتها نیمچه قهرمان آمد بیرون که نه بضاعت قهرمانی داشت این آدم و نه بضاعت قصه نویسی هیچکدام ، هیچکدام در حد یک آدمی بود که توی ازهمین راه پیمائی های دوره خمینی اگر درست میکردند از آن شعارهای آهنگین و فلان هم میتوانست بدهد ، خیلی ساده در این حد بود ، از این قبیل فزون و فراوان بود .

سؤال : ولی احساس میکردید که میتواند عوض بشود و چه جوری میتواند آدم عوض کند .

خانم مهشید امیر شاهی : من امیدوار بودم اینطوری باشد البته یسک دوره های دلزدگی ، دلمردگی ، و سرخوردگی را حس کردم بهمین دلیل هم بعد از کتاب سوم ، چهارم یک سکوت طولانی کردم برای اینکه یادم میآید اتفاقاً " این صحبت را با ناشرم داشتم ، خیلی ساده می پرسیدم برای چه

کسی بنویسم برای اینکه احساس میکردم که دیگر خواننده‌ای که خیلی زبان مشترک با او داشته باشم ندارم ، یعنی این احساس را میکردم البته این احساس فوق العاده بدی است یعنی وقتی این سؤال جاودانه و دردناک بی جواب برای آدم مطرح میشود که برای چه کسی دارم می نویسم و برای چه دارم مینویسم آنوقت آدم در نوشتن فلج میشود من خیال میکنم این بزرگترین بیماری است که هنر مند میتواند گرفتارش باشد یعنی سؤال جاودانه: برای چه کسی و برای چه، در عین اینکه وقتی بصورت معقولش سؤال مطرح بشود و یک جوابکی برایش پیدا بشود لااقل نه جواب کلی میتواند خیلی مشقوق هنر مند باشد یعنی آدم بتواند پیدا کند برای کسی و برای چه، آنوقت میتواند راحت تر کار هنری خود را عرضه بکند ولی وقتی بی جواب میماند سؤال، بکلی آدم فلج میشود و برای من یکدوره‌ای پیش آمد که احساس بکنم که فلج شدم و نمیتوانم کار بکنم .

اینکه گفتم وقتی فضا فضای بسیار ناسالمی بود یک عده ای را اولاً" مردم را خیلی آسان پسند کرده بود یعنی یک قصه‌ای که محتوای سیاسی داشت ولی روکش و روپوش بسیار درست هنری داشت آنقدر مردم را بخودش جذب نمیکرد برای اینکه باید یکخورده و یکخورده می گشتند پیدا میکردند که چه دارد میگوید طرف و در ضمن خوب از خود قصه هم خوششان بیاید باید قاعدتاً" خوششان بیاید ولی آن کسی که بلافاصله شروع میکرد میگفت زنده یا مرده باد خیلی راحت تر بود برایش برای اینکه این خیلی رو بود مردم به این دلیل آسان پسند شده بودند یعنی بمحض اینکه احساس میکردند این دارد حرف سیاسی میزند پس این آدم خوبی است پس نویسنده است یک چنین حالتی پیدا شده بود که خیلی خیلی بنظر من ناسالم بود .

سؤال : این حالت فکر میکنید توی چه قشری از جامعه بوجود آمده بود؟

خانم مهشید امیر شاهی : توی تمام آنها تیکه

سؤال : توی کتاب خوانها فکر میکنید ؟

خانم مهشید امیر شاهی : توی کتاب خوانها هم ولی به بینید آخر صادق

هدایت یک حرف دردناک ولی خیلی درستی میزد وقتی کتابهایش قرار بود چاپ بشود میگفت ۵۰۰ تا از کتاب من بیشتر چاپ نکنید چون آن ۵۰۰ تایی اول که میدوند بیایند کتاب را بخرند فقط کتاب خوان هستند بقیه که صبر میکنند و یکماه دیگر و اگر از جلوی کتابفروشی گذشتند و اگر چشمان افتاد و گرفتند خوب کتاب را میخوانند اما کتاب خوان نیستند من ناگزیر همین حرف را خواهم زد در اینجا یعنی میگویم کتاب خوان اگر باشد همان ۵۰۰ تایی اول است که آنقدر شعور داشتند که سره را از ناسره تشخیص بدهند و کار خوب را از کار بد اما برای الباقی کتاب یکخورده جزء تفنن برای آنها محسوب میشود. برای اینکه اعتقاد دارم یک کتاب یک رومان و قصه اینها هیچکدامشان فلسفه نیست کتاب ریاضی نیست کتاب فیزیک هم نیست که نیاز داشته باشد آدم ساعتها به نشیند و زانوی غم و انگشت تفکر به شقیقه بزند و فکر بکند راجع به آن، نه، باید یک لذتی داشته باشد کتاب خواندن بهر حال آنکه بدون شک هست، اما تفنن خیلی سبکی هست که آدم بتواند خیلی راحت از رویش بگذرد، بهر حال نیازی به یکخورده تعمق و یکخورده توی بطن قضیه رفتن دارد.

سوال : این یک قدری زحمت کشیدن دارد.

خانم مهشید امیر شاهی : بله زحمت دارد حتما " یعنی وقتی آدم کتابی را که نوشت و داد بیرون زحمت بقیه را بر عهده دیگران گذاشته بهمین دلیل هم من فکر میکنم همه آدمها نمیدانم چقدر لیسانس نوشتن دارند برای اینکه من نمیدانم چقدر حق دارند مردم این زحمت را بدهند که بیایند این کتابها را بخوانند چون یک مقدار جسارت میخواهد یعنی یک مقدار آدم باید مثل من یکخورده پرروئی لازم را داشته باشد و این حتی یکخورده خودخواهی را داشته باشد که فکر کند که آری میارزد اینکار را که من کردم، میارزد که چهار نفر زحمت بکشند و بخوانند آنرا و البته اعتقاد دارم باز با همان فروتنی که در من نیست که بسیاری این حق را نداشته و نباید این زحمت را بمردم میدادند ولی خوب آن جمع دوم، از آن کتاب خوان گروه اول، که بگذریم که البته ۵۰۰ تا شاید مبالغه است بصورت منفی آن ولی از آن کتاب خوانها که بگذریم که بهر حال گفتیم تشخیص سره را از ناسره میدادند و میتوانستند

تشخیص بدهند کتاب خوب و بد چیست، توده مردم عوام الناس که بهر حال همه آنها کوره سواد هم پیدا کرده بودند. یک عده ای از آنها هم پیش از کوره سواد یعنی بچه های دانشگاهی بچه های آخر دبیرستان نمیدانم حاشیه نشین های هنرمندان حاشیه نشین های روشنفکران، تمام اینها آدمهای آسان پسندی شده بودند در کارشان و دنبال یک سری چیزهایی میگشتند کسه "مریت" و خود مزایای کار هنری آنقدر مدنظرشان نبود که شعارهای آبکی بود.

سؤال : و این دلیل سیاسی بود ؟

خانم مهشید امیر شاهی : و آن دلیل دقیقا "سیاسی ولی دلیلش بوجود نیاموردن و کمبود یک فضای سیاسی سالم بود یعنی وقتی مردم راحت نمیتوانستند با هم حرفشان را بزنند راحت نمیتوانستند به نشینند بحث میکنند راحت نمیشد توانستند بگویند فلان وزیر آدم مزخرفی است یا نمیدانم فلان کاری که شاه کرد نباید کند یا مجلس مجلس فلانی است وقتی که نمیتوانستند این حرفها را راحت در یک محفلی در یک مجلسی در یک جای عمومی بزنند دلشان را خوش میکردند که یک آدم دیگری توی کتابش لابلای کتابش برگشته گفته که مرده شوی فلان وزیر را ببرند یا مثلا "شاه آدم مزخرفی است اینرا به اشاره و به ایما نه بصراحت .

سؤال : این کارهایی که نمیتوانستند بکنند یعنی انتقاد یعنی صحبت سیاسی اگر میکردند چه میشد یعنی دور و اطراف شما بین اطرافیان شما برایشان گرفتاری سیاسی بزرگی پیش آمد ؟

خانم مهشید امیر شاهی : اگر از این حرفها میزند ؟

سؤال : بله .

خانم مهشید امیر شاهی : در حقیقت من یک چیزی را خیلی ساده بگویم، نه خیال میکنم اگر این آدمها یک مقدار نداشتن شجاعت خود آدمها بود یعنی خودما در همین محافل روز پنجشنبه که میگویم البته خوب بین دوستان بودیم ولی

خود من آدمی هستم که خیلی دهن گشادی دارم یعنی بسیاری از حرفها را میزنم و جلویش را هم نمیتوانم بگیرم خیلی راحت و بارها هم برایم پیش آمده که حرفهایی زده ام که دیگران فکر کرده اند که اسباب درد سرم خواهد شد و هرگز نشد! دلیلش هم برای من خیلی روشن است برای اینکه من خیال میکنم من به مناسبت دیگری در یک جای دیگری این صحبتی که باهمدیگر داشتیم گفتم که من تحمل را بعد از شجاعت بهترین صفت آدمها میدانم حالا رسیدم به جایی که از شجاعت میتوانم حرف بزنم، راحت من فکر میکنم، شجاعت همه جا همه جا یک بازده دردست دارد، شجاعت را با تهور و دلاوری و نفس کش طلبی من اشتباه نمیکنم شجاعت بمعنی ارسطویی کلمه را دارم بکار میبرم شجاعت برای چیزهایی که آدم به آنها اعتقاد دارد یعنی نشان دادن ایستادگی و پایداری در مقابل چیزهایی که آدم معتقد بکارهای درستی است، ایستادگی کردن برای آن، گفتن آن، محکم گفتن آن و به آسانی از آن دست برداشتن. این بنظر من تعریف شجاعت است و چیزهایی که آدم فکر میکند که اگر جز این بکنم باید اسباب شرمندگی من باشد، یعنی باید اینکار را در اینمورد بکنم و من خیال میکنم هر کسی در ایران اگر این شجاعت را میداشت و اینکار را میکرده بازده او بازده خوبی بود کما اینکه من به آدمهایی برخورد کردم در زندگی خودم که این کارها را کردند و بسیار سرافراز هم آمدند بیرون و هیچ اتفاق خاصی هم برایشان نیفتاد، آن آدمهایی که احتمالاً "یکخورده درگوشی یکخورده یواشکی بدون آنکه خودشان اعتقاد داشته باشند اینها بیشتر اسباب دردسر برایشان ایجاد میشد، خیال میکنم بهمین شعار دادن در لابلای کتاب قصه ای که نه جای آن بود نه درست بود و نه ادبی بود نه هنری بود نه سیاسی خوب سبب میشد چهار روز زندان ولی اینرا باید بگویم که خود محیط یکخورده تشویق میکرد بعدهم که اینهارفته بودند زندان و آمده بودند بیرون چنان دست نوازش بسرو گوششان میکشیدند، اینکه میگویم مردم آسان پسند هم شده بودند این آقایان یک مقدار هم در آن نوع کار بد هنری کردن جری میشدند میدیدند آن یک مقدار بازده عامی دارد.

سؤال : و در ضمن توی زندان رفتن هم یک مسئله ...

خانم مهشید امیرشاهی : اصلاً جزء افتخارات بود، اصلاً جزء افتخارات بود

من یک دوره ای یادم می آید در جمع رفقایم گفتم چون همه آنها یک دوره ای رفته بودند زندان آمدند بیرون گفتم من دیگر کم کم دارم احساس عقده حقارت میکنم چون مثل اینکه من تنها کسی هستم که زندان نرفتم توی شما و همسه با سرافرازی زاجع به آن صحبت میکردند و با سر بلندی و غیره .

سؤال : بعد هم می آمدند بیرون و کار میکردند .

خانم مهشید امیر شاهی : بعد هم بیشترشان می آمدند بیرون کار میکردند زندگیشان را میکردند زندگی عادی و متعارف کمتر از آنها را من دیدم آدمهای خیلی خیلی معدودی بودند در ایران که بعد از زندان رفتن آمدند بیرون کار خیلی حسابی درست و حسابی نمیتوانستند بکنند یا هرکاری رانمی توانستند بکنند یکی از کارهایی که حساسیت داشتند در آن زمان به آن کارهای دانشگاهی بود اتفاقاً " یعنی خیلی از آدمهایی که رفته بودند به زندان و برگشته بودند یا سوء سوابق سیاسی از نظر دستگاههای دولتی داشتند ، کارهای حساس در دانشگاه کمتر به آنها مثلاً" میدادند دلیلش هم این بود فکر میکردند اینها دانشگاه را فاسد میکنند ولی دانشجویان بنظر من یک مقدار علائم فساد در آنها از جاهای دیگر پیدا شده بود نه بدلیل اینجور آدمها. همان کمبود اینجور چیزها بعد هم بدلیل کمبود این جور چیزها پناه بردن به حوزه های علمیه و مسجد و یا نشستن یا ادای مسلمانی در آوردن اینها بود که ...

سؤال : اینها را شما در سالهای ۶۰ هم احساس میکردید ؟

خانم مهشید امیر شاهی : سال ۶۰ هنوز شاید یک کم زود بود البته خود من بدلیل اینکه من بمعنی واقعی کلمه لامذهب هستم یعنی اصلاً " مذهب ندارم همیشه بروزات مذهبی حالا این مذهب هرچه بوده باشد فقط اسلام نیست ولی در مورد اسلام حساسیت بیشتر دارم دلائلش را هم میگویم، بروزات مذهبی که توام با نوعی تعصب مذهبی بوده همیشه من را آزار داده از اول بچگیم و این خاصیتی بوده که مربوط بخودم بوده است ولی من را هیچکس

سؤال : در خانواده شما هم هیچ ...؟

خانم مهشید امیرشاهی : توی خانواده من کمترین بروزات مذهبی بصورت بروزات مذهبی وجود نداشت یعنی من درزندگیم پادم نمیآید که پدرم یا مادرم نمازخوانده باشند توی خانه ما ، توی خانه ما ملا و آخوند تقریبا " قدم نگذاشته بود درتمام طول زندگی من تا آنجائی که خبر دارم فقط پادم است که امام جمعه تهران با پدرم رفیق بود و روزها یک دوره ای که پدرم داشت اولین باری که این با عبا و عمامه اش آمد این خیلی باعث حیرت من شد ولی مثلا " منزل خاله من چرا مثلا" یک روزه خوانی بود که مطابق معمول اول ماه به اول ماه چه بودند چه نبودند میآ مد ومیرفت که همیشه هم کار مضکی بود برای من مسخره بود یا نمیدانم ازاین قبیل چیزها بود ولی هیچ نه من توی یک محیط مذهبی اصلا " بزرگ نشده بودم یعنی ازاین بابت من را رهاایم کرده بودند ضمنا " اینرا بدنیست اینجا اضافه بکنم که گفتم فقط مسئله اسلام نبود اسلام بیش از هرچیزی برای اینکه گفتم برمیگردم به آن. اما وقتی که من را انگلیس هم فرستادند اولین یکشنبه ای که مدرسه خواست من را مجبور کند بروم کلیسا من گفتم من نمیآیم خیلی ساده گفتم اگر قراراست که مذهب من که توی کشور مسلمان دنیا آمده ام نوشته شده که من مسلمانم ولی من در حقیقت مذهب ندارم همانجا گفتم در ۱۴- ۱۵ سالگی ام به مدیر مدرسه گفتم که من مذهب ندارم یعنی چیزهایی که مذهب خودم بمن دسترس داده نمیکنم ودلیلی نمی بینم که کارهای مذهبی شما را بکنم اصلا " دلیلی نمی بینم ، بنابراین کلیسا هم مرا نبرید اصلا " اینرا که میگویم نسبت به بروزات هر مذهبی ناراحتم میکرد کس دیگری مذهبی بودنش وقتی به لامذهبی من صدمه نمیزد کاری بکارش نداشتم اصلا " هیچ نوع بحثی هم دراین زمینه باکسی نداشتم تا قبل ازماجرای خمینی البته ولی.

سؤال : در سالهای ۶۰ پس احساس میکردید که مذهب ...؟

خانم مهشید امیرشاهی : در سالهای ۶۰ نه به آنصورت سالهای ۶۰ یکسورده شاید دیرترش یعنی اواسط ۶۰ رو به هفتاد یک سری چیزهایی بود که بنظر من خنده دار بود ولی وقتی آدم خوب به آن فکر میکند میتواندست اسباب

نگرانی بشود یک چیزهایی آلامد شده بود درایران که اینها خیلی عجیب غریب بود از جمله مثلا "یک سری خانمهای که یک زندگیهای خیلی مرفه هم داشتند خیلی هم زیاد اهل مذهب نبودند و یک مختصری هم ادعای شعور و نومی دانم چیز وغیره و اینها داشتند من دیدم افتادند مثلا" به انداختن سفره حضرت عباس یا رفتن به محضر فلان درویش یا نمیدانم راه انداختن همان روضه خوانی مسخره ای که گفتم منزل مثلا" خاله من بود یکی دوتا زن روضه خوان هم این اواخر پیدا شدند درایران که توی خانه های آدمهای مختلف دیده میشدند و اینها یک چنین کارهایی که من بنظرم میآمد اینها گاهی از شدت بیکاری یا یکخورده خوشی زیر دلشان زده بود ، یا یکخورده نمیدانند چکار کنند یا یکنوع سرگرمی جدید بود که برای من یکخورده خنده دار بود البته این نوع بروزات را میدیدم اما آنچه که بطور مشخص میتوانم بگویم از بروزاتی بود که نگران کننده بود برای من بدلیل اینکه من با محیط چاپ و نشر ، کتاب فروش ، کتابچی و مطبعه چی سرکارداشتم تعداد کتابهای مذهبی بود که دراین سالها شروع شد به چاپ شدن درایران .

سؤال : وخواننده هم داشت ؟

خانم مهشید امیر شاهی : بله این کتابها فروش میرفت بطرز وحشتناکی دونوع کتاب درایران فروش میرفت یکی کتابهایی که همان نوع شعارهای آیکی سیاسی توی آن بود و یکی کتابهای دیگری که پیام های مذهبی سیاسی توی آن بود .

سؤال : بدست چه کسانی

خانم مهشید امیر شاهی : من خیال میکنم طبقه متوسط دانشجوها بخصوص شهرستانیهایی که آمده بودند به تهران و جا نیفتاده بودند و....

سؤال : بعنوان دانشجو ؟

خانم مهشید امیر شاهی : بعنوان دانشجو یا حتی یکخورده نوع کارشان عوض

شده بود آمده بودند به این امید که در پایتخت یکخورده ترقی بیشتر بکنند و یک مقدار کارهای بهتر مثلا "نوع کارمند ، کارمند شهرستانی که حالا توانسته است پیاید خانواده اش را بیاورد تهران دانشجوی شهرستانی که آمده تهران، توی شهرستانیها بخصوص بعدوتوی دانشجویان بطور اعم این قضیه چیز پیدا کرده بود و از آنطرف آنها هم بنظرشان میآمد البته که یکنوع کار سیاسی است همان باز بدلیل کار سیاسی ولی بهر حال آن عنصر مذهبی بر تمام عنصرهای دیگر غالب بود و کتابها رسماً " کتابهای مذهبی بود حتی کتاب مجلسی چاپ میشد و فروش میرفت در آن سالها .

سؤال : و بعنوان یک عنصر هم سیاسی و هم فرهنگی بود راجع به آن صحبت میشد .

خانم مهشید امیر شاهی : صحبت اولاً به آن شکل نمیشد من چون بدلیل فضولی خودم و گفتم با تماسهایی که با این آدمها داشتم متوجه این قضیه بودم که این اتفاق دارد میافتد من نمیدانم چقدر بعنوان عنصر تصور میکنم اشتباه در اذهان پیش آمده بود که عنصر عنصر فرهنگی است و عنصر فرهنگی ایرانی است یعنی مسئله مذهب را با هویت ملی اشتباه کرده بودند و این از آغاز کار اینجوری بود یعنی از اینراه یعنی باز هم گفتم در حد همان شعارهای آنکی وقتی میتوانستند بگویند که : مهدی تنها شاهنشاه همه زمانها ، خیال میکردند دارند بشخص شاه فحش میدهند یعنی دارند یک کس دیگری راجلوی او شاخ میکنند و علم میکنند که او به جنگش نمیتواند برود یا وقتی میگویند که نمیدانم علی شاه کر بلا یا حسین شاه کر بلا ، یک شاهی دارند در مقابل یک شاه دیگر دارند میسازند که این شاه زورش نمیرسد که او را بزند زمین یعنی یک چنین حالتی داشت ولی بین عوام الناس و از این حرفها همان فقط و فقط معنای مذهبی اش را پیدا میکرد و بین بقیه هم که تصور میکردند شعار سیاسی است که بکلی اشتباه میکردند بعد چوبش را خوردند خیلی ساده .

سؤال : نوعی پس زدن، غرب زده گی نبود یا پس زدن فرهنگ غرب ؟

خانم مهشید امیر شاهی : غرب زدگی ! اتفاقاً " کلمه غرب زدگی را خوب شد

بکار بردید برای اینکه خیلی دوست دارم راجع به آن حرف بزنم . من خیال نمیکنم در هیچ دوره ای بمعنی واقعی یا لاقلاً آن معنای بسیار ابلهانه ای که آل احمد بکار برد در مورد کلمه غرب زدگی ، ایران غرب زده بود ، ایران اگر چیزی بود عرب زده بود ، همیشه متأسفانه غرب زده نبود ، و این نقطه را اشتباه کرده آقای آل احمد .

سؤال : حتی دوران سلطنت محمدرضا شاه

خانم مهشید امیر شاهی : در تمام دوره ها از زمانیکه اسلام آمد به ایران و اعراب پابرهنه ریختند و مملکت ما را اشغال کردند . این عرب زدگی وجود داشت و در تمام ادوار تاریخ هم وقتی برمیگردیم نگاه می کنیم بروزات عرب زدگی را از یک جاهائی می بینید که میزند بیرون یکدوره هائی دلیلش هم بوجود آوردن سیستم آخوندی و ملا بازی بود ، ملاها همیشه مایل بودند قدرتهائی داشته باشند و هیچ فتنه ای در مملکت ما هیچ غائله ای هیچ حادثه تاریخی از این قبیل که بعد پدر ما درآمد در ایران پیش نیامده است بعد از اسلام که آخوندها در آن انگشت نداشته باشند . اینرا با قاطعیست دارم میگویم .

سؤال : و بروزات غرب زدگی را احساس نکردید؟

خانم مهشید امیر شاهی : نه بروزات غرب زدگی را به آن معنایی که خواستند بگویند بعد هم پیراهن عثمانی کردند در دوره خمینی و غیره و خواستند بزرگش کنند هرگز برای اینکه اگر آدمهائی مثل بنده و شما که در سمان را در خارج خوانده بودیم بعنوان غرب زده و بروزات غرب زدگی قرار بود آنجا باشیم خیلی اشتباه کرده اند برای اینکه من تصور میکنم ما ایران را و فرهنگ ایران را خیلی بیشتر و بهتر از ملاهای غیر ایرانی می شناختیم و برایش حرمت قائل بودیم . اگر مقصود این بود که چهارتا جاده کشیده شده بود و سه تا سد ساخته بودند و کازینو در آنجا بود و رقاصخانه هم بود ، اینها هم بروزات غرب زدگی به آن شکل نبود اگر قرار بود ملا بازی در نیا ورنه اینها چیزهائی بود که سر جای خودش هیچ چیزهائی بدی هم نیست

و میتواند در هر مملکتی هم وجود داشته باشد ، بنابراین من تصور نمیکنم که اینها پروزات غرب زدگی باشد اصلاً" غرب زدگی برای من یک کلمه بکلی نسا مفهوم است غرب زده. در حقیقت آقای خلخالی است غرب زده. خود خمینی است غرب زده. معنیش اینست یعنی زدگی در فارسی همانطور که میدانی اولاً" یکنوع یک حالت بیمارگونه است اینها بیمارگونه بدهستند با غرب ، مانه، بیمارگونه، خوب هستیم ونه، بیمارگونه، بدهستیم هیچکدام از آن پروزات دیگر هم هیچکدامشان پروزاتی نبود که سیب بشود که نوع بیماری غربی را در ما ایجاد کرده باشد نه اگر مسئله غرب زدگی این بود اگر مقصودشان از غرب زدگی این بود که چرا مکتب خانه را بمدرسه تبدیل کردند بسیار کار خوبی کردند اینکار را کردند اگر غرب زدگی معنی اش اینست من اصلاً" موافقم با اینکار که از دست آخوندها آوردند بیرون و آخوند ملاباجی را از سرچیز و چوق الغشش را برداشتند که تخته سیاهی گذاشتند و مدرسه ای گذاشتند و بچه ها رفتند نشستند مدرسه درس خواندند ، اگر مسئله غرب زدگی این بود که چرا قضاوت را از دست آخوندها گرفتند/ برای اینکه تمام اعتراض آخوندها اینست و اینها را اسمش را غرب زدگی میگذارند چرا قضاوت را برعهده قاضی گذاشتند و کاخ دادگستری درست کردند و ازعهده آخوند بیرون آوردند بسیار چیز خوبی است اگر مقصودش اینست از غرب زدگی که من تصور نمیکنم البته که مقصود اینست آخوندها همیشه از آغاز میخواستند به مشروعه شان برسند ما چون مشروطه مان را می خواستیم هیچوقت با ما سر صلح و آشتی نداشتند .

سؤال : خانم مهشید امیر شاهی : دفعه گذشته صحبت های مختلف کردیم اگر موافقت داشته باشید میخواستم روی یکی دو تا نکته برگردیم . یکی مسئله امنیت بوده شما گفتید تنها زندگی میکردید کار میکردید و بچه تان را بزرگ میکردید ، کتاب هم می نوشتید و در ضمن هم اشاره کردید که توی خیابان گاهگاهی احساس ناراحتی میکردید . آیا این مسئله به امنیت هم مربوط میشد یا نه یعنی احساس امنیت میتوانستید بکنید یا نه .

خانم مهشید امیر شاهی : خیلی بنظر من سؤال بجا است امنیت اگر مقصود اینست که مثلاً" اگر فکر میکردیم که شب دیرتر دارم خانه میروم یا تنها دارم یک جایی میروم یا برمیگردم احساس ترس و وحشتی داشته باشم اگر فقط

به این ختم بشود مسلما " باید بگویم که کمترین احساس نا امنی در آن دوره نمیکردم و اینرا منصفانه باید بگویم یعنی بارها سه خانه من جای بسیار پرت دور افتاده و در یک تاکجا آبادی بیرون روی تپه‌ای که تا چند کیلومتر دور و اطرافش هیچ چیز نبود و من بارها برایم پیش آمد که ساعت ۲ و ۳ بعد از نصف شب خودم پشت همان ماشین قرازه ای که داشتم می نشستم از میهمانی از جایی، مجلسی، محفلی و جایی که بودیم برمیگشتم اصرار هم داشتم برای اینکه همیشه از اینکه مزاحم کس دیگری نشوم که حتما " مرا شب برسانند، ناراحت بودم و میبردم ماشینم را با خودم حقیقتا باید بگویم که هیچ برایم پیش نیامد که احساس بکنم که می ترسم نه اصلا" چنین چیزی نبود، بنابراین احساس امنیت میکردم تو همان خانه دور افتاده ام که آن گوشه گرفته بودم زندگی میکردم وحشت اینطوری مطلقا " نداشتم و واقعا " احساس امنیت کامل داشتم . احتمال اینکه مثلا" یک مستی آخر شب توی ماشینمی باشد فکر کند مثلا" تا یک صدمتر دنبال آدم بیاید بعدهم به بیند آدم اعتناء نمیکند بسرود برای هرزنی بود مثل همه جای دنیا یعنی چیز استثنائی نبود ولی من نا امنی را بمعنای واقعی کلمه از وقتی احساس کردم که ماجرای فتنه خمینی پیش آمد، یعنی یک لحظه بعنوان زن بودن احساس امنیت نکردم یعنی درستست بدلیل زن بودن احساس امنیت نکردم در تمام لحظات احساس میکردم که خطری دنبال من هست در صورتیکه این خطر را هرگز در دوره گذشته حس نکرده بودم هیچوقت .

سؤال : بله خوب متشکرم نکته دوم مسئله کتابهای مذهبی بود راجع به آن صحبت کردید گفتید که در سالهای ۸۰ بعثت اینکه خود شما بخاطر کارتان و نویسنده بودن متوجه شده بودید کتابهای مذهبی زیاد چاپ میشد و نسبتا " زیاد خوانده میشد .

خانم مهشید امیر شاهی : البته سالهای ۶۰ بود نه سالهای ۸۰ یعنی اواخر سالهای ۶۰ ، مقصودتان ۶۰ بود برای اینکه آن دفعه هم صحبتش را کردیم اواخر سالهای ۶۰ بود یعنی به تحقیق دیگر از سالهای ۶۰ بعد یعنی سالهای ۱۹۶۵ به بعد البته دقیق هم نمیتوانم تاریخش را معین بکنم برای اینکه چیزهایی نبود که آنها " به چشم بخورد اینها بعد از یک مدت زمانی

قضایا روشن میشد. من بله خیلی خوب یادم است که سالهای ۷۰ مثلاً اوایل ۷۰ من با ناشر خودم که صحبت میکردم یا باکسان دیگری که دست اندر کار کتاب بودند و غیره دقیقاً " این صحبت‌ها پیش می‌آمد اینرا مثل اینکه به آن اشاره کردم اگر تکراری است ببخشید من را ممکنست ملال آور باشد حـسـرف ولی گاهی بعضی این حرفها روشن بشود بدنیست من یادم هست که غرغر میکرد ناشر من که چرا مثلاً " کمتر مینویسی این مدت و من به شما گفتم اینرا که این سؤال برایم پیش آمده بود که برای چه کسی دارم مینویسم و برای چه دارم مینویسم و بهمین دلیل احساس میکردم یک دوره فلج هستم و نمینوشتم خیلی کم می نوشتم. همانجا و در همین مواردی که این صحبت‌ها پیش می‌آمد یکی از دلائل من این بود که گفتم آقا جان به بین مردم خیلی آسان پسند شده اندکافی است آدم چهارتا شعار نیمه سیاسی آبکی توی کارهایش بدهد برای اینکه خواننده پیدا بکند من اینکار را نمیکنم چون من دنبال کار آسان درکار نویسندگیم هیچوقت نبودم بعلاوه من اگر یک حسن برای خودم قائل باشم در نوشته هایم صمیمیت با خودم هست که بالنتیجه منتقل میشود به خواننده ام و اگر بخوام آن نوع کارها را بکنم ناگزیر این نوع صمیمیت را دیگر با خودم نخواهم داشت، برای آن نوع کتابها که کار من نیست و احساسی هم برایش ندارم و فقط این نوع کتابها است که فروش میرود، ناشر من گفته بود که نوع کتابهای دیگر هم هست که فروش میرود و آن کتابهای مذهبی است که برای من خیلی عجیب بود و خیلی به یک معنا جالب بود جالب بمعنی اینکه توجه مرا جلب کرد گفتم چطور کتابهای مذهبی بچه مناسبت گفت آری تیراژ کتابهای مذهبی بالا است و تقریباً " از هر نوعش که چاپ میشود فروش میرود، ناشر خود منم کسی نبود اتفاقاً " خودش دنبال کار برود با اینکه اهل خراسان بود و اهل مشهد بود و یکدوره هم در مشهد کتابفروشی و غیره داشت آمده بود تهران کتابفروشی برای خودش باز کرده بود خیلی اهل اینکار نبود ولی اتفاقاً " چون این گروه مذهبیونی که کارهای مذهبی چاپ میکردند و میفروختند عده زیادی از آنها خراسانی و مشهدی بودند و پایه یک نوع انجمن های مذهبی را در خراسان گذاشته بودند او خیلی هاشان را می شناخت هم بعنوان هم شهری بودن هم بعنوان دوره ای که آنجا زندگی میکرد و راجع به این انجمن ها و غیره شنیده بود. از جمله نوع انجمنهایی که شریعی آنجاریه

انداخته بود، از دوره جوانی و غیره، شریعتی میدانید که خودش در محیط مذهبی بزرگ شده بود مثل اینکه عموی او حتی معمم بود و بالای منبر میرفته.

سؤال : حتی پدرش هم بوده است ؟

خانم مهشید امیر شاهی : من راجع به پدرش شنیده بودم و تحقیق کردم. بعد شنیدم مثل اینکه پدرش نبوده است حالا اگر هم نبوده خودش خیلی احوالات آخوند زادگی داشت، در هر صورت برای اینکه من همیشه فکر میکنم که آخوند زاده بودن لازمه اش حتما " این نیست که آدم باباش معمم باشد یک خواصی در آخوند زاده وجود دارد که میتواند از بابای غیر معمم هم بچه آن چنانی بوجود بیاورد. در هر صورت آن دسته و گروه اینها بودند،

سؤال : کتابهای شریعتی هم در همین زمان چاپ میشد ؟

خانم مهشید امیر شاهی : دقیقا " اینرا که دارم میگویم چون صحبتی کسه کردیم ونیمه کاره ماند چون صحبتها فراوان بود من فقط به کتابهای نوع آدمی مثل مجلسی اشاره کردم که از همه برای من البته مسخره تر بود برای اینکه اصلا فکر میکردم که چه کسی ممکنست در قرن بیستم کتاب مجلسی دوباره حاضر باشد بخواند مگر محض خنده، حتی این شوخی را یکبار کردم گفتم لابد بعنوان کتاب پرنوگرافیک میخرند میخوانند آنها چون از این قبیل هم دارد و از این بابت هم اگر بخرند بدون تردید خیلی سرخورده نمیشوند چون خیلی رضایت میدهد از این بابت کتابهای مجلسی اما نوع کتابهای دیگری هم بود که حقیقتا " باید گفت از مقوله کتابهای مجلسی نبود ولی تمامشان جنبه مذهبی اش فوق العاده قوی بود از جمله کارهای شریعتی که شریعتی اسرار داشت البته بگوید کار خیلی سیاسی میکند در قالب مذهبی اینکسار در همان زمان هم بنظر من کار ابلهانه ای میآمد و خطرناک شاید ابعاد خطرش را آنقدر حسن نکرده بودم ولی بدون تردید برایم خطرناک بود برای اینکه در قالب مذهبی هر حرفی را زدند کمانه میکند بنظر من و اینرا باز باید بگویم که تاریخ لااقل متاخر ما خیلی راحت نشان داد و مردم توی این چالسه

افتادند و خیال کردند که با شعار مذهبی دادن دارند یک کار سیاسی میکنند و اینکار بکلی غلط بود. برای اینکه یک حرف مذهبی در میان جمع و ملتسی زدن که میزان فرهنگشان بآن اندازه بالانیست که بتوانند تشخیص بدهند و سمیل از دل چیزی بیرون بیاورند علی الاصول کار خطرناکی است برای اینکه نمیتوانند بفهمند و همان رویه اولیه را متوجه میشوند که همان پوشش مذهبی باشد و در ثانی از مذهب هر نوع استفاده دیگری کردند چون خود مذهب مخصوصاً " مذهبی که معتقد است مثل مذهب اسلام میخواهد سرنوشت آدمها را هم در این دنیا و هم در آن دنیا بدست بگیرد خیلی خودش قوی تر از آنی است که از طریق آن آدم بخواهد یک ایدئولوژی دیگری را بخورد کسی بدهد. اینکار در همان زمان بنظر من گفتم بسیار غریب آمد و خطرناک ولی اقرار هم کردم که شاید ابعاد خطرش را آنرا " تشخیص ندادم که چقدر است ولی بهر صورت بنظر من میآمد که این کار نامعقول است خیلی نامعقول. بنا بر این کتابهای شریعتی را وقتی من خودم خواندم برای اینکه من کنجکاو داشتم شاید بایک جور خودخواهی بخودم این اجازه را میدادم کتابها را بخوانم چون منی دانستم توی این چاله چوله دام مذهبی نخواهم افتاد ولی برای دیگران خطرناک میدانستم آنرا مخصوصاً " برای جوانهاییکه کم سوادتر و کم مایه تر از خود من بودند فکر میکردم خطرناک است. کتابها را هم وقتی خواندم دیدم کتابها فوق العاده متوسطی بودند یعنی کتابهای ازهر لحاظ که فکر بکنید کتابهای متوسطی بودند خود شریعتی را وقتی از لابلای کتابهایش شناختم، برای اینکه من هرگز این آدم را ندیدم نه با او بودم نه جلسه ای داشتم نه صحبتی هرگز اصلاً" از لحاظ صورت و قیافه هم عکسهای مضحکی که از او کشیدند بعد دیدیم دست این و آن بود یا پشت یکی دوتا کتابش چاپ شده بود حتی از نظر قیافه هم نمی شناختم او را اما از لابلای کتابهایش میشد یک مقدار این آدم را شناخت فوق العاده بنظر من آدم متکبر مغروری به چشم من آمد که غرور و تکبرش هم خیلی جا نداشت. برای اینکه بضاعت اینهمه غرور را نداشت یکخورده زیادی منم منم در آورده بود در تمام لحظاتی هم که حرف زده تو کتابهایش آن چند تا کتابهایی را که من خواندم به احتمال خیلی قوی من همه را حوصله نکردم بخوانم اصلاً" چینه دان نداشتم برای اینکه این نوع کتابها را واقعا " پی هم بگیرم بخوانم ولی یک چندتائی را خواندم مخصوصاً"

یکی دوتائی که در آنها داعیه زمان نویسی داشت از جمله مثلا " آن داستان های کویر اینها را گرفتم والبته یکی دوتای دیگرش آن شیعه علوی نه شیوه صفوی که یکی از معروفترین کتابهایش شده. و اینها در تمام لحظات این احساس را داشتیم که یک آخوندی رفته بالای منبر و دارد موعظه میکند خوب اینهم بیخودی حرص را درمیاورد و عصیانیم میکرد .

سؤال : فکر میکنید که چطور شد که نزد جوانها اینهمه برد داشت کتابهایش و آنها را خواندند یا ادای خواندن را درآوردند .

خانم امیر شاهی : نه به احتمال قوی خواندند، به احتمال قوی خواندند ولی یک عده ای هم بودند که حتما " البته ادایش را درآوردند ولی من خیال میکنم تعداد آنها تیکه خواندند بیشتر از آنها تیکه بود که ادای خواندن را در می آوردند .

سؤال : آدمهای سیاسی بودند ؟

خانم مهشید امیر شاهی : آدمهایی بودند که مایل بودند سیاسی بشوند .

سؤال : چپی بودند ؟

خانم مهشید امیر شاهی : به احتمال خیلی قوی برای اینکه متاسفانه در یک مملکتی مثل مملکت ما سیاسی بودن به یک معنی ، معنی اش اینست که آدم چپی باشد که البته من بسیار شخصا " با این تعبیر مخالفم برای اینکه من خودم را ذهن " آدم سیاسی میدانم و هرگز درزندگیم چپی نبوده ام هرگز ذهن سیاسی داشتن و کار سیاسی کردن و فعالیت سیاسی داشتن همیشه یکجور میبایست یک جا نمک چپی به آن خورده باشد وگرنه کسی قبول نداشت اینهم بدلیل همان فضای ناسالم سیاسی است که اول صحبت هایم خیال میکنم به آن اشاره کردم و وقتی فضای ناسالم سیاسی وجود داشته باشد متاسفانه این پیش میآید یعنی ناگزیر یک عده همیشه نقش شهید مظلوم بازی میکنند و چون چپی ها بحق یا به ناحق معمولاً بیشتر مورد حمله دولت‌های هستند از قبیل دولتی که در مملکت ما

بود خوب ناگزیر یک مقدار حالت چیز پیدا میکند یعنی یک مقدار جذب و کشش برای کسانی پیدا میکند که شهامت بدون تعقل دارند یعنی عقل، باشهامتشان قاطی نیست، نمی نشینند فکر بکنند که آیا این کاری که من دارم میکنم درست است یا نه و شهامت بی تعقل کار نامعقولی است یعنی درست مثل همان حالتی است که گفتم من برای شجاعت خیلی خیلی ارزش قائلم ولی نه برای هرکسی که می رود وسط میدان و نفس کش میطلبد یا حتی نوع شهامت خیلی انسانی خیال بکنید دون کیشوت وار آدم به جنگ آسیاب بادی بی دلیل نمی رود و نباید برود شهامت را در لحظه ای باید نشان داد که لازم است آدم نشان بدهد و گفتم برای چیزهایی که با حیثیت با ناموس بمعنی درست کلمه با شرف اخلاقی و غیره توام باشد یعنی برای حفظ اینها می بایست شهامت را نشان بدهد و کسانی میرفتند دنبال این جور کارها که میخواستند سیاسی باشند و ناگزیر یک ته ذهن چپی هم داشتند چون خود شریعتی هم اگر اشتباه نکنم هر دو ادعا را دارد .

دقیقا " مدعی است که آدمی است با گرایش های چپی و از طریق سمبل های مذهبی این گرایش چپی اش را می خواهد عرضه کند که خوب برای من نمایش های مذهبی اش خیلی شدیدتر بود، گرایش های چپی او هم البته بود که همه اش از نظر من بوی نفتالین میداد از چیزهایی بود که فوق العاده دیگر من خیال میکنم در ۱۴ - ۱۵ سالگی دیگر آدم اینها را از هضم رابع هم گذرانده بود این نوع حرف های چپی را لااقل من گذرانده بودم ، بنابراین هیچ نوع جذب و کششی برایم نداشت ولی خیلی با تحیر تعقیب میکردم که آری مردم دارند میخوانند، همان جوانهایی که گفتم مخصوصا " همان جوانهای شهرستانی که گفتم مخصوصا " همان گروهی که از خراسان وارد شده بودند و اینکارها را شروع کرده بودند و غیره ، غیر از این کتابهایی مثل کتابهای مطهری همین که او را کشتند آخوندی که چشم راست خمینی بود یا پیش بود نمیدانم یا دست راستش بود یا دست چپش بود یکی از اعضای بدن آقای خمینی بود ظاهرا " برای اینکه وقتی که مرد به این قضیه اشاره کرد کتابهای ایمن مردک هم فروش داشت و چاپ میکردند در همان زمان شاید با یک خورده تقدم و تاخر من دقیق دیگر تاریخها را نمیتوانم بگویم برای اینکه دیگر داریم میرسیم به سالهای ۷۰ که من کم و بیش در ایران نبودم یعنی بیشتر نبودم سالی یکبار حتما " می آمدم ایران و در این سالی یکبار یعنی من اخبار جمع

شده سال به سال را در واقع دیگر می‌گرفتم مخصوصاً " از طریق کتاب ولی این کتابها گفتم چاپ میشد بمیزان بالا ، به شریعتی اشاره کردم به مجلسی اشاره کردم به مطهری اشاره کردم کسان دیگری هم هستند احتمالاً" که الان از ذهنم رفته اند و طبعاً " مسئله دیگر کم کم توی اوایل سالهای ۷۰ رسیده بود به نوارها و کارهای خود خمینی که آنها هم داشت پخش میشد بمیزان قابل ملاحظه ای .

سؤال : حالا تو این فضای نا سالم سیاسی تشکیلات حزبی هم وجود داشت ؟

خانم مهشید امیر شاهی : تشکیلات حزبی تا آنجا که من میدانم در واقع خیر بجز تشکیلات مخفی حزب توده که هرگز از بین نرفته بود مگر خمینی بتواند ریشه آنها را از بین ببرد . حزب توده از بین بهیچوجه نرفته بود فعالیت حزب توده در زیر زمین دقیقاً " وجود داشت و عادت هم کرده بودند سالها بعد از سوء قصدی که به شاه شد در ۱۵ خرداد آن سال که مسئله تاریخی است و بهر حال شنیدیم و میدانیم و حزب توده غیر قانونی اعلام شد . حزب توده فعالیت زیر زمینی اش را شروع کرد با اینکه عده زیادی هم قربانی دارد در آن دوران عده زیادی از اعضایش را کشتند عده زیادی متواری شدند عده دیگری هم طبعاً " افتادند روی زندگیمهای متعارف معمولی روزانه در طلبان و فکـر نمی‌دانم گذران معاش و فلان و از این صحبتها ، بنابراین آنچه رو بود بکلی از بین رفت ولی آنچه در زیر بود باقی ماند و شاید روز بروز هم بیسک معنا محکمتر شد . بسیاری از این کسانی را که هم افتاده بودند تـوی کارهای خیلی متعارف و معمولی و دیگر آدم فکر میکرد بکلی از کارهای سیاسی دست برداشتنند ، تا دری به تخته خورد اوایل خمینی دیدیم که همه شان دومرتبه یادشان افتاد که کارت عضویت حزب توده شان را در بیاورند از جیبشان و توی اینها افرادی هم بودند که ادعای انتلکتوئلی هم داشتند در گذشته هم انتلکتوئلسهای حزب توده بودند شعرایش بودند نویسندگان بودند غیره ، تازه از آن کسانی صحبت نمیکنم که از ایران فرار کردند بطور دسته جمعی و بعد در مسکو زندگی میکردند یا در آلمان شرقی و غیره ، دارم از کسانی صحبت میکنم که در خود ایران بودند آدمهایی از قبیل سیاوش کسراوسی ، سایم و دیگران .

سؤال : حالا فکر میکنید که اینها تمام این مدت فعالیت داشتند یا اینکه وقتی که این اتفاق افتاده دوباره یادشان افتاده .

خانم مهشید امیر شاهی : والله بعضی از اینها با احتمال خیلی قوی شاید فعالیت نداشتند مثلا " من خیال نمیکنم که سیاوش کسرائی یا سایم فعالیت آن چنانی داشتند در دوره گذشته هم بعنوان شاعر حزب و انتلکتوئل یکخوردۀ ناز و نوازش میشدند و روی طبق میگذاشتند و به به و چه چه می شنیدند ، در آن دوره هم اینها میلیتانتان های حزب بمعنی واقعی نبودند حزب توده این خاصیت را همیشه داشته که خواسته از انتلکتوئلها ، شعرا ، هنرمندان و غیره بنفع خودش استفاده کند یعنی اینها بلندگوهای تبلیغاتی حزب توده همیشه بودند که بعضی هایشار روی یکجور صمیمیت و پاکی که توام با بلاهست بوده بعضی هایشان روی جاه طلبی های شخصی و برای پیدا کردن شهرت های آنی، برای اینکه حزب توده این موقعیت را داشت که یک شبه مشهور بکند خیلی ساده و این کارها را کرده است میرفتند طرف اینها و بلند گوی تبلیغاتی آن حزب میشدند ، شعر میگفتند شعرهای انقلابی میگفتند بنفع توده میگفتند، درباره شهیدان خودشان به سبک خودشان می گفتند همانطور که مسلمانها در مورد شهیدهای خودشان به سبک خودشان میگویند برای اینکه حزب توده فوق العاده چیزهایش شبیه مسائل مذهبی است میدانید اصلا " مذهبی است برای خودش یعنی کمونیزم بطور کلی در مورد حزب توده هم که دقیقا " آدم تمام بروزات مذهبی بودنش را می بینید بنابراین این کارها را میکردند من خیال نمیکنم مثلا " این یکی دونفری را که اسم بردم در آن فاصله فعالیتهای زیر زمینی داشتند برای اینکه آدم های خیلی شجاعی نیستند اینها علی الاصول و همیشه هم مسی ترسیدند از اینکه کسی به آنها یک تلنگور هم بزند اینها امکانات بدنسی و فیزیکی آن چنانی نداشتند که خودشان را بدهند دم چک آژان ، نمیکردند اینکارها را ولی خوب ته ذهنشان من دائم میگویم به انگلیسی آنهم میگویم (Once a Tudeh-i always a Tudeh-i) کاریشان نمیشود کرد اینها را که گاهی یک وقتی توده ای بوده اند دیگر مشکل است برای اینکه بدجوری مغز شوئی شده اند و مانده اند توی آن احوالات . جوانکهای دیگری هم بودند که آن شهرت را نداشتند دلیلی هم ندارد که من اینجا اسمشان را ببرم که

اینها همیشه کوم سومول باقیمانده بودند حتی در دوران پیروی جزء کسوم سومولهایی بودند که باز دومرتبه تا حزب توده پیدا شد دیدیم دست بقلسم رفتند و دوسه تا قصه های نیمه انقلابی نیمه مذهبی نوشتند تمامشان هسم آب روغن مذهبی دادند رویش توی کارهایشان چه شعرهایشان چه قصه هایشان آنچه که نوشتند در فاصله بعد از خمینی .

سؤال : حالا شما بعنوان یک نویسنده و روشنفکر هیچوقت توی دستگاه سیاسی فعالیت داشتید ، دستگاه سیاسی .

خانم مهشید امیرشاهی : مطلقا " یعنی اگر مقصودتان دستگاه سیاسی حزب سیاسی است مطلقا " ، مطلقا " اصلا " و ابدا " .

سؤال : چه حزب و یا مثلا " آن چیزهایی که میتوانست شبیه حزب بناشد .

خانم مهشید امیرشاهی : نه بهیچوجه من الوجوه من یکجور بی اعتمادی مطلق داشتم به گروههای سیاسی موجود در ایران و متاسفانه هم اینرا باید بگویم که اینرا داشتم برای اینکه در ناصیه هیچکدامشان نور رستگاری نمیدیدم خلاصه اش هیچکدام از اینها بنظر من ، اولاً " صحبت وقتی کردیم گفتم نه ، اصلاً " گروه سیاسی و حزب سیاسی لااقل حزب سیاسی وجود نداشت فقط ته مانده حزب توده بود گروهکهایی بودند که شروع کردند به یکجور فعالیت هایی که بیشتر کارها کارهای چریکی بود کارهای تروریستی بسود کارهای نمیدانم از این قبیل بود مثل نوع فدائیان وهمین مجاهدین که در آغاز هم یکی بودند بعد تقسیم شدند و بعد هم به تعداد دیگری تقسیم شدند و شدند فدائی نمیدانم اقلیت و اکثریت و بعد پیکار از توشان درآمد خلاصه یسک آشله قلمکار غریب و عجیبی بود ، اینها یا حتی ته مانده جبهه ملی یا مثلا " خیال کنید حزبی مثل ایران که ته مانده اش باقی مانده بود و لسی در حقیقت اینها در یک حال رکودی بسر میبردند یعنی جبهه ملی یا حزب ایران کمترین فعالیت سیاسی نداشت یا اگر داشت در حد جلسه های خصوصی نشست و برخاست جای و شیرینی باهم دیگر خوردن و بلند شدن بود اعضای سابقش یا

لااقل اطلاع من در باره آنها آنقدر است من اطلاع دیگری در باره آنها اصلاً در آن دوران ندارم و هیچ چیز آشکار و رو که آدم آشکار و رو ، نه اینکه آنها هم کار مخفی میکردند، نه به این معنا نه ، یعنی چیزی که به گوش آدم برسد نبود جز البته یکی دوتا بروزاتی که آن وسط بگوئیم از جمله نامه خیلی معروفی که به امضای شاپور بختیار و فروهر و سنجابی نامه سرگشاده ای که به شاه نوشته شد و بعد هم دیگر متاخرتر ماجراهای دیگری که قطعاً وقتی برسیم به سالهای بعد راجع به آن صحبت میکنم از این قبیل بود و اگر نه فعالیت دیگری نبود .

اما برگردم به خودم ، خود من هیچکدام از این گروهها و دسته ها جذب و کشی برایم نداشتند که هیچ همانطور که عرض کردم حتی یکجور بی اعتمادی را هم در من ایجاد میکردند من حزب توده را که اصلاً مطلقاً برایم مردود بود از آغاز بجگیم شاید بدلیل اینکه گردانندگان این حزب را از همان خیلی بجگیم مثل اینکه اینرا هم اشاره کردم به آن چون از نزدیک دیده بوده و می شناختم و هیچکدام از اینها را آدمهای سالم و صالحی ندیده بودم و وقتی میگویم هیچکدامشان شاید مثلاً " مبالغه باشد شاید مثلاً" توی ۵۳ نفری که من یک عده ای از آنها را دیدم چون من خیلی بچه سال بودم یک عده ای از اینها مثلاً ارانی در خود زندان کشته شده بود سالها بعدش اصلاً من متولد شدم بنا بر این من ارانی را نمیتوانستم دیده باشم و غیره ولی مثلاً آدمهای دیگری را که دیدم مثل کامبخش که مرتب دیدم و به زنش که یک اشاره ای هم در صحبت های قبلی مان کردم اینها را یا مثلاً طبری را یا آدمی بود به اسم ... عجیب است اسمش یادم رفته که اتفاقاً اورا میخواستم استثناء کنم از اینها که بگویم آدم بدی نبود که یک دوره کوتاهی هم اگر اشتباه نکنم در دوران نخست وزیری امینی وزیر دادگستری شد از دادگستری چی های قدیم بود و خودش هم آدم بسیار انسان بود خیلی آدم بود بعد از اینکه جزء ۵۳ نفری هم بود که گرفته بودندش حالا اسمش یادم میآید میگویم ، بعد هم که آمده بود بیرون همانقدر انسان و آدم مانده بود . آن یکی از کسانی بود که این گرفتاری را داشت که او مانیزم را با کمونیزم اشتباه کرده بود خیال میکنم از دوران خیلی جوانی و جهالتش و از این قبیل آدمها هم بودند که مسئله ای نبود که حسن نیت نداشتند یا آدمهای خیلی بدورذلی بودند نه ولی اشتباهی کرده

بود خیال میکنم از دوران خیلی جوانی و جهالتش و از این قبیل آدمها هم بودند که مسله‌ای نبود که حسن نیت نداشتند یا آدمهای خیلی بدورذلی بودند نه، ولی اشتباهی کرده بودند توی آن بودند و بعد هم به دلیل انسانی بودنش توی آن باقی مانده بودند یک چیز هم منصفانه باید اضافه بکنم بسا اینکه خود من نه فقط کوچکترین کشتی نداشتم، برایم این گروه واصلا" دکتیرینی که اینها تبلیغ میکردند واصلا" از روسیه شوروی ووصفی که از اینها می شنیدم یا چیزهایی که بگویم میخورد یا بعدکه میتوانستم بخوانم وحشت داشتم از آن نوع حکومت میترساند من را حقیقته" میترساند من را، استالین برای من براحتی میتوانست حکم لولوفی را داشته باشد که در بچی میترساندند بچه ها را از آن خیلی چیز دردناک وحشتناکی بود بنابراین نمیتوانستم جذب وکشتی برایش داشته باشم با این گروه و اینهایی که دیدم گفتم آدمهایی بودند بسیاری از آنها بخصوص همین کیانوری که در حال حاضر اگرزنده باشد هنوز رسیده به دبیرا ولی دبیرکلی حزب توده ایران از آدمهایی است که در ضمن چون کامبخش هم که اسم بردم زنش خواهر همین کیانوری بود خانواده خیلی غریب و عجیبی بودند یعنی چنان جاه طلبی های شخصی اینها داشتند که من نمیتوانستم فکر کنم اینها میتوانند حسن نیت و سعه صدر داشته باشند و کاری بکنند که بدرد آن مملکت و آن ملک بخورد و بسیاری از اینها از جمله خود کامبخش که همینطور وقتی آدم پهلویش می نشست و بلند میشد یک رگه های انسانیت یکنوع مهربانی خیلی فوق العاده و اینها داشت رسما" بعد برای ما مسل و مسلم شد که این اصلا" دقیقا" مزدور شخص استالین است یعنی آنچه او به او دستور بدهد بدون کم و زیاد حاضر است اجرا بکند و یکی از کسانی بود که در ماجرای آذربایجان نقش اساسی داشت یعنی برای ایجاد فرقه دموکرات در آذربایجان وجداکردن در نهایت امر آذربایجان از کل ایران آدمی بود و اینکارها را هم خیال میکرد و تصور من اینست چون من این آدم را بعنوان یک آدم مهربان و نازنین دوره بچی ام دیده ام خیال میکنم اصلا" فکر میکرد سعادت مردم آذربایجان در اینست ، خوب یک همچنین چیزی برای من جز خیانت به مملکت اصلا" اسم دیگری نمیتوانست داشته باشد حقیقته" و من اینجور چیزها را نه میتوانستم هضم بکنم نه میتوانستم بپذیرم نه طبعاً" میتوانستم طرفشان بروم بنابراین مطلقاً" توی ما جراهای سیاسی به این شکل نبودم ولی در نرفتن و قاطی شدن در آن زمان با این گروه، اینرا میخواستم اضافه بکنم

آنجا که یادم افتاد میخواستم بگویم که ما چرا دقیقاً " این هست که در آن زمان اینرا باید منصفانه گفت که حزب توده تنها مقرر بود که آدمهای حتی با حسن نیت و صاحب فکر را جذب میکرد و یکی از بزرگترین خطرهای کمونیزم است در تمام دنیا ژان فرانسوا کانی هست یکی که حتماً " شما می شناسید او را اخیرنگار فرانسوی که بعضی وقتها خیلی حرفهای حسابی میزند من شخصاً " به او خیلی ارادت دارم و گاهی هم اگر گافهای سیاسی میکند یکخورده باز بدلیل انسانیت خیلی فوق العاده او است ولی من خیلی حرفهایش را دوست دارم شخصاً " خیلی حرفهایی که میزند به دل من می نشیند و با طرز فکر من نزدیک است اولاً " خیلی ساده گروههای چپی و گروههای راستی افراطی را اسمشان را گذاشته است لینی های دست راستی و استالینی های دست چپی که خیلی خیلی درست است بنظر من این قضیه و یک حرفی زد در مورد مسئله کمونیزم و مسئله گیرایش در دنیسا و خطرش و آن این بود که معمولاً " کسانی که توانسته اند این مکتب را توسعه بدهند و پخش بکنند همیشه جزء آدمهای درخشان ، آدمهای با فکر ، آدمهای باسواد ، آدمهای صاحب نظر بوده اند حقیقتاً " یعنی خطر این ایدئولوژی دقیقاً " اینست که میتواند آدمهای صاحب فکر و صاحب نظر را تو دام خودش بیندازد و اینست که وحشتناکش میکند و خطرناکش میکند . فاشیزم نیست که انفجارش از داخل خودش باشد و بعد از یک مدتی وحشتناک بودنش بر همه آشکار بشود . هر نسلی در معرض این خطر و در مظان این خطر هست که در دام کمونیزم بیفتد و این وحشتناک است البته بدلیل اتفاقات جهانی که افتاده این خطر دارد روز بروز کمتر میشود که آنها را اگر لازم باشد بعد به آن اشاره میکنیم ، مثل اینکه خیلی زیادی و طولانی راجع به این قضیه حرف زدم .

سؤال : نه خیر، من دلم میخواهد باز برگردیم به این فضای ناسالم سیاسی خوب مفصل شرح دادید و روشن است که توی گروهها یا احزابی که وجود داشت شما فعالیت نمیکردید . احزاب هم که خیلی زیاد نبودند در واقع باز خلاصه میشد در همین حزب توده یا چندتا گروهک چپی و یا احیانا " مذهبی که حالا شاید به فرم حزب نبود ولی احتمالاً " میشد آنجا هم آدم فعالیت داشته باشد اگر مخالف بود حالا برای یک نویسنده و روشنفکر آن زمان هیچ بفکر تـان میرسید که میتوانید از درون سیستم فعالیت کنید یعنی در خود همین حکومت شاه میشد کاری کرد یا نه ؟

خانم مهشید امیر شاهی : من خیال میکنم اگر خیلی به قضیه نخواهم، یعنی بلافاصله جوابم ، دلم میخواهد این باشد که آری ، بلافاصله فکر میکنم که آری زودتر از هر جواب دیگری بدهم میآید البته دوست دارم اینرا بیشتر بشکافیم برای اینکه این از آن مسائل بسیار اساسی است که فقط با یک آری گفتن و رد شدن بنظر من قضیه حل نمیشود ، بعضی کارها را بنظر من راحت میشد کرد من دوست دارم برگردم به یک نکته ای که قبلا" گفتیم و دومرتبه که میرساند خیال میکنم به جوابی که الان شما دارید ، حرفی را که میخواهم بزنم اینکه گفتید تقسیم بندی احزاب سیاسی و گروهکها و بعد به مذهبی بودنش ، من مذهبی را در آن چیز فقط اشاره کردم و رد شدم جزء کارهای سیاسی نگذاشتم بدلیل اینکه قضیه یکخورده متاخر تر است در یک مرحله ای از زندگی ما تاریخمان که خیلی هم همه ما دیگر باید یادمان باشد یعنی اواسط سالهای ۷۰ دقیقا" تنها چیزی که امکان داشت درش آدم برود و بتواند فعالیت داشته باشد و حرفش را بزند فقط و فقط اماکن و محافل مذهبی بود و این دقیقا" از روی سیاست غلط دستگاه بود و فوق العاده خطرناک بود این قضیه ، فوق العاده خطرناک و دستگاه طوری رفتار میکرد که انگار خطر این قضیه را مطلقا" حس نمیکند نه فقط حس نمیکند ، تشویق میکند مردم را فقط خیال میکرد با تشویق مردم و راندن آنها بطرف مسجد یا حوزه علمیه یا گذاشتن انجمن های مذهبی که تعدادشان را متاسفانه به حافظه ندارم ولی سرسام آور بود یعنی رقم هائیکه از محافل مذهبی از همان سفره انداختن ها که دارم بشما میگویم محافل درویشی و عارفانه که دارم میگویم ، انجمن های مذهبی ، حوزه های علمیه ، مساجدی که مثل قارچ هرروز در میآید تو هرشهری و شهرستانی بخصوص توی تهران رقمها نجومی است اصلا" نجومی است .

سؤال : و احساس میکنید که دولت اینها را تشویق میکرد .

خانم مهشید امیر شاهی : بدون تردید اگر برای اینکه دولت این امکان را داشت کما اینکه بسیاری چیزها را نفس آنها را بریده بود و جلوشان را گرفته بود و هیچ نوع فعالیتی را اجازه نمیداد از جمله بنظر من بدترین خطرناکترین کاری که دولت یعنی دولت های پشت سرهم کردند در این سالهای اخیر گرفتن جلو

صدا و نفس ملیون بود در ایران و اینرا کاملاً" موفق شده بودند کما اینکه در آخرین روزها دیدیم که از جبهه ملی جزیک لاشه باقی نمانده یعنی چنان نفس اینهارا بریده بودند و چنان به اینها امکان فعالیت نداده بودند که اصلاً هیچ چیز از آنها باقی نمانده بود. اگر سنجایی را بعنوان نمونه بگیریم جبهه ملی می فهمیم بچه گندی جبهه ملی رسیده بود. بنابراین وقت می توانست با یک چنین قدرتی ملیون را از بین ببرد و کنار بگذارد اگر می خواست جلوی فعالیت های مذهبی را بگیرد در آغاز کار راحت می توانست بگیرد از آن دوره ای حرف نمی زنم که اینها مثل سیل سرازیر شدند و دیگر جلوگیری شان کار آسانی نبود از آن موقعی دارم حرف می زنم که گفتم مساجد مثل قارچ دانه دانه داشت سبز میشد و می آمد بیرون، من خیال می کنم تعداد مسجدهائی که در دوره هویدا در شهر تهران درست شد از زمان اسلام تا زمان هویدا این تعداد در تهران ساخته نشده بود و این شوخی نیست، این شوخی نیست، بنابراین این ناگزیر با یک نوع رضایت یا یک نوع قبول با یک نوع همانطور که گفتم حتی گاه تشویق خود دولت های وقت انجام میشد برای اینکه گفتم دولتی که قدرت دارد بقیه را نفس شان را ببرد اگر نمی خواست این فعالیت ها هم بشود جلوشان را می توانست بگیرد بنظر من به راحتی می توانست بگیرد و اینکار را هرگز نکرد و شما نمیدانم میدانید یا نه باز چون این به مسائل کتاب برمیگردد که من خودم دائم با آن سروکار داشتم در آنجا تیکه بیش از هر وقت در سانسور کتاب سخت گیری میکردند مسائل مذهبی بود یعنی اگر شما در کتابتان بمسائل مذهبی پرداخته بودید یا امکان داشت یکجائی به تریح قیای یکی از آن ۱۲۴ هزار پیغمبر یا یکی از آن ۱۲ امام یا یکی از آن ۱۴ معصوم برخوردار باشد جلوی چاپ کتابتان را می گرفتند و این دیگر سانسور مال دولت بود مال کس دیگری که نبود چارها هم آخوند آورده بودند آنجا نشانده بودند که البته بین آخوندها هم اختلاف بود کما اینکه شایع بود که آخوندهائی که آن موقع برای سانسور آورده بودند نشانده بودند مثلاً" با چاپ کتابهای شریعتی خیلی موافق نبودند و کتابهای او را جلوی او را می گرفتند که خود اینهم بیشتر سبب میشد که مردم شائق تر بشوند به خواندن آن مزخرفات به بینند که آن چیز می باشد که دستگاه دولت خواسته چاپ بشود چیست و می رفتند دنبالش و می گرفتند و می خواندند کتاب را خیلی ساده بنابراین بدون تردید همانطور که گفتم

موافقت خود دولت بود و تمامی محل اجتماع آدمهائی شده بود که دیگر جانشان به لب رسیده بود میخواستند حرف بزنند بسیار امکانات دیگر داشتند در آن موقع بسیار رفاه هائی را داشتند که شاید قدرش را هم نمیدانستند ولی یک چیزی را میخواستند که نداشتند و چون نداشتند بیش از هر موقع دیگری میخواستند و آن آزادی حرف زدن بود و آزادی نوشتن بود و این هر دو وجود نداشت و در نتیجه —————
اتفاقی افتاد که دیدیم بقول سعدی میگوید که : نشنید و عاقبتش شنیدید .

سؤال : خوب حالا من باز برمیگردم به آن قسمت دوم سؤال شما با این احساس که داشتید و احساس میکردید که اوضاع ، وضع خطرناک است و احساس میکردید که مذهب دارد ریشه میدواند بطور شاید ناسالم هیچ فکر کردید که با دو لست همکاری بکنید که سعی بکنید که این مسائل جلوی گرفته بشود یا روشن تر بشود ؟ .

خانم مهشید امیرشاهی : نه حقیقتاً " نه فقط اگر شخصی سؤال بکنید سؤال اولتان را وقتی با راول سؤال کردید خیلی بنظم عمومی تر آمد متوجه نبودم دقیق که سؤال از خودم است یعنی راجع به خودم است .

سؤال : از لحاظ عمومی گفتید که بله می شناسید .

خانم مهشید امیرشاهی : از لحاظ عمومی خیلی آدمها که نوع مشکلات ————— را نداشتند که با خودشان مشکلی که آدم با خودش دارد البته آن نوع مشکلات را نداشتند که ناگزیر بودند حل کنند بنظر من توی دستگا ههای دولتی که میدانیم بسیاری شان فاسد بودند میدانیم ، بسیاری از آدمها ناسالم بودند بسیاری ناسالم بودند بسیاری خائن بودند و تمام اینها من خیال میکنم در این سالهای اخیر عده ای آدم سالم عده ای آدم با شرف عده ای آدم وطن پرست ، عده ای آدم صاحب نظر و کاردان هم وارد دستگا هها شده بودند اینهم خیلی طبیعی بود یعنی نمیخواهم بگویم حتی تشویق باز دولت یا دستگا ههای دولتی بود طبیعی بود که مملکت داشت یکجور پروژه هائی را در دست گرفته بود و اجراایش آن چنان وسیع شده بود که ناگزیر از یک عده زیادی باز آدم استفاده میکرد و بین این آدمها هم طبعاً " یک عده آنها آدمهای سالم از آب در میآمدند .

دیگر هیچ پرو برگردند داشت بنا بر این آدم سالم خیلی راحت یک عده زیادی به ذهن من میتواند بیاید الان کسی را خیلی حاضرالذهن ندارم ولی درباره اش فکر بکنم خیلی راحت میتوانم بگویم آدمهایی بودند که شغل های حساس هم داشتند کارهای حساس هم میکردند نه دزد بودند نه هیز بودند نه وطن فروش بودند نه ناسالم بودند نه خائن بودند اینها همه اش چون نبودن هایش دیگر مطرح بود در مملکت ما برای اینکه اصل اینست که نباشند البته ، ولی خوب اینطوری نبود متأسفانه ، بنا بر این خیلی راحت میتوانم بپذیرم که یک آدمی خیلی با سعه صدر و حسن نیت هم وارد این دستگاه شده باشد به این منظور حقیقتاً "کسه کمک کرده باشد من خودم نکردم و نبودم بدلائلی که میتوانم برایتان توضیح بدهم اولاً" آن زمانی من این خطر را احساس کردم یعنی مسئله ابعاد خیلی خطرناک مذهبی را واقعاً "حساس بودن موقعیت را که دیگر وقتی بود که کم و بیش در تهران زندگی نمی کردم در ایران اصلاً" نبودم گفتم بشما سالی یکبار می آمدم سرمیزدم آن موقعی که گذاشتم از ایران رفتم البته بدلیل کلافه گسی من بود از محیط ، اینها را باید بگویم انصافاً" باید اقرار بکنم که محیط ما طوری شده بود که تمام مترها به یک متر بدل شده بود و آن پول بود و ایسن قضیه سخت برای من آزار دهنده بود ، یعنی باز آنچه که شما فکر میکردید یعنی آنچه مسئله ، یعنی هیچ نوع متر اخلاقی دیگر بنظر من دیگر کم کم وجود نداشت ، نمیدانم متر سیاسی همانطور که گفتیم مطلقاً" وجود نداشت ، مترهای دیگری هم وجود نداشت فقط مسئله این شده بود که کسی برای اینکه قابلیت خودش را نشان بدهد یا زرنگی خود را نشان بدهد زرنگی بهر معنایی که بخواهید بگیرد معنای خوب یا بدش یا نمیدانم هوش و استعداد و نمیدانم اینها را نشان بدهد یا مدارک تحصیلی که یکجائی گیر آورده نشان بدهد فقط و فقط به این نتیجه رسیده بود که خوب پس بمن باید پول زیاد بدهند که معلوم بشود که من بدر دکاری میخوردم و این خیلی باز یک عنصر دیگری بود که فضا را نا سالم تر میکرد و دیگر کم کم طوری شده بود که برای من نفس کشیدن توی فضا مشکل شده بود حقیقتاً" مشکل شده بود چون نمیشد خیال نکنید دارم جانماز آب میکشم پول برای من هم مهم هست ، من بسیار دوست دارم باندازه کافی پول داشته باشم ، بسیار مرفه زندگی کنم من حتی از لوکس زندگی خوشم می آید اما وجداناً باید بگویم که اگر قرار باشد تمام مترها بدل بشود فقط به متر پول ، زندگی برای من غیر ممکن میشود و کم کم این احساس برای من در ایران

پیدا شده بود که قضیه به این شکل است واقعا " فقط این مسئله اینست که من یک کاری کنم خانه من از خانه آن یکی بزرگتر باشد حتما " تعداد ماشین های من از ماشین های آن همسایه ام بیشتر باشد یا گرانتر باشد نمیدانم تلویزیونم رنگی تر باشد یک چیزهای خیلی حقیر کوچولو که اینها متاسفانه پیش آمده بود و این مترها چیز میکرد این موقعیت فضا را ننگین میکرد برای من بهمین دلیل دیگر دیدم احساس کردم نمیتوانم یعنی سنگین شده برایم، بعلاوه من آن چیز را ندارم یعنی اگر فقط قرار باشد برای من پول مهم باشد برای اینست که پول وسیله است من دلم میخواهد پول داشته باشم برای اینکه یک سری کارها را با آن انجام بدهم مثلا " سفر بکنم مثلا " امکان اینرا داشته باشم که نمیدانم بتوانم تمام پیس های خوب دنیا را به بینم مثلا " بتوانم کتابخانه خیلی خوب داشته باشم آنچه که مورد علاقه منست لباس خوب حتی بخرم کفش خوب بخرم ولی برای من پول هدف نهائی نیست پول کم کم هدف نهائی شده بود و من اگر قرار بشود فقط برای اینکه پول در بیاورم یک کاری را بکنم آنوقت بسیار راندمان کارم میآمد پائین یعنی بعد دیگر بعد از پول ، و رای پول دیگر چیزی نباشد برای من، یکخورده این احساس بمن دست داده بود بهمین دلیل هم رها کردم با وضع نسبته " هم خیلی متوسط مایل به بدی، باز زندگی متعارف آن دوره مردم ایران که بگذریم؛ حتی با وضع بدی بلند شدم آمدم فرنگستان ، یعنی بنده یک خانه ای داشتم خانه را اجاره دادم با پول آن اجاره خانه ام اینجا زندگی میکردم که البته باز بدلیل اقتصاد بهرحال نامعقولی که پیش آمده بود تورم پولی که وجود داشت پول زیادی که تسوی دست مردم بود و نمیدانستند با آن چکار کنند اجاره خانه ها رفت بالا این وسط یک مقدار بمن نفع رسید چون پول ماهانه ام یک مقدار بیشتر شده بود میتوانستم با آن زندگی را بکنم لااقل کم و کسر آنجوری نداشتم ولی این مترها و معیارها با مترها و معیارهای زندگی متعارف مردم ایران بخصوص تهران که بیشتر از جاهای دیگر می شناختم اصلا " نمیخواند سالی یک دفعه که من برمیکشتم حرفهائی که مردم راجع به یعنی رقم های پولی که ذکر میکردند دیگر توی ذهن من، گفتم حافظه برای رقم ندارم، ولی اصلا " یک طوری بود که دیگر آنقدر تعداد صفرها زیاد بود که من دیگر تو ذهنم نمی ماند واقعا " نمی ماند . بنا براین یک چنین چیزهائی سبب شده بود و آن فضا بود، من آدم زبان درازی هستم علی الاصول گفتم بشما بستگی به هیچ گروه سیاسی نداشتم